

که سامیش گرزست و نیر آرشى

«گَرزِ نیایِ رستم»

نکته‌ای دربارهٔ شیوهٔ تصحیح شاهنامه

شاهنامه، فردوسی گرانبهارترین میراث فرهنگی ما ایرانیان است. درحراست این میراث هر اندازه که بکوشیم، هر اندازه دقت و احتیاط و وسواس که، به خرج دهیم باز کم است. پژوهندگانی که با شاهنامه کار دارند، تحقیقی دربارهٔ این اثر انجام می‌دهند یا به تصحیح و انتشار آن می‌پردازند، پیش از آن که به متن دست یازند، به هر دلیل و دستاویزی به جا بجا کردن بخشها، افزودن و کاستن اشعار، دگرگون کردن واژگان و حذف کردن ابیات یا حتی بی‌تی اقدام کنند، باید روش و شیوهٔ کار و معیارهای نقد و تشخیص خود را بطور دقیق مشخص کنند تا همگان بدانند که با شاهنامه دقیقاً چه کرده‌اند و میزان تصحیح یا احیاناً دخل و تصرف آنان تا چه حد بوده است، تا معلوم گردد که آیا با رعایت همهٔ اصول علمی متنی منقح و پاکیزه ویراسته‌اند یا در اثر دخالت سلیقه‌های فردی این

یادگار نیاکان را خدای نکرده آشفته و مغشوش کرده‌اند.

محققان شوروی در تهیه و نشر متن انتقادی شاهنامه خدمت فرهنگی عظیمی انجام داده‌اند. همتشان در اقدام به این امر خطیر شایسته تحسین است و زحمتی که در انجام آن بر خود هموار کرده‌اند همواره در خور تقدیر، لیکن تردیدی نیست که این کار دشوار بزرگی بی‌عیب نمی‌تواند بود و بیش از همه خود مصححان شوروی از این حقیقت آگاهند، چنانکه در ص ۷ مقدمه جلد اول شاهنامه می‌نویسند: «با وجود این متن حاضر را به هیچ وجه نمی‌توان متن «آخرین» و «متن اصلی» به شمار آورد». چنین می‌نماید که یکی از نارساییهای کار پژوهندگان شوروی در آماده کردن متن شاهنامه - علاوه بر اعمال روش «ترجیح ساده بردشوار» که خلاف اصل مهم *Letio difficilior* در تصحیح متون قدیمی است و به عقیده من نقص عمده این کار شمرده می‌شود - شتابزدگی در تشخیص بخشهای الحاقی و جرئت زیاد در حذف این بخشهاست. این گونه حذفها، چنانکه از مقدمه روسی و فارسی جلد اول شاهنامه برمی‌آید، بر مبنای رعایت اصل «صحت اقدام نسخ» انجام شده است، ولی باید یادآوری کرد که این اصل - که متأسفانه در نزد برخی از محققان ایرانی نیز حکم وحی منزل پیدا کرده است - نمی‌تواند و نباید در تصحیح اثری مانند شاهنامه تنها میزان و معیار باشد به دلایل زیر:

۱- قدیمی‌ترین نسخه‌هایی که اساس تصحیح بوده‌اند یعنی چهار نسخه‌ای که در ص ۶ مقدمه جلد اول شاهنامه ویژگیهای آنها بر شمرده شده هیچ‌کدام در مفهوم واقعی واژه «قدیمی» نیستند. اقدام آنها که نسخه

خطی موزه بریتانیاست و در سال ۶۷۵ هجری کتابت شده است بیش از ۲۷۰ سال و نسخه خطی انستیتوی خاورشناسی فرهنگستان علوم شوروی به تاریخ ۸۴۹ نزدیک به چهار قرن و نیم دیرتر از تاریخ اتمام شاهنامه بازنویسی شده است، بدین ترتیب نمی توان در قدمت و اصالت و صحت این نسخه ها در مقام مقایسه با نسخ بعدی چندان غلو و اغراق کرد.

۲- تاکنون هیچ يك از مباشران تصحیح شاهنامه تحقیقی دقیق انجام نداده است تا «استقلال» هر يك از این چهار نسخه خطی و نیز نسخه قاهره مورخ ۷۹۶ و نسخه هند را، که اخیراً یافت شده است، ثابت کند. به سخن دیگر هنوز به هیچ وجه مسلم نیست که هر يك از این نسخه ها جدا و مستقل از دیگری هر کدام از روی يك نسخه جداگانه قدیمی تری بازنویسی شده است و هنوز این احتمال هست که حداقل چند تای این نسخ ممکن است که اصلشان به يك نسخه واحد برسد. بدین ترتیب تازمانی که این بررسی انجام نشده نمی توان از این چهار یا شش نسخه خطی به عنوان چهار یا شش واحد مستقل معتبر تصحیح نام برد.

۳- تاکنون هیچ يك از مصححان شاهنامه تحقیقی دقیق انجام نداده است تا «عدم استقلال» همه نسخه های بعدی را ثابت کند. به سخن دیگر هنوز به هیچ وجه مسلم نیست که همه نسخ بعدی شاهنامه اصلشان به یکی از این چهار یا شش نسخه خطی می رسد تا بتوان از مراجعه بدانها در تصحیح شاهنامه احساس بی نیازی کرد و این احتمال همیشه موجود است که يك یا چند نسخه مثلاً مربوط به قرن دهم ممکن است که فارغ از این چهار پنج نسخه خطی موجود از روی نسخه قدیمی تر

و اصیل‌تری بازنویسی شده باشد که اصل آن اینک از دست رفته است . بدین ترتیب تازمانی که این بررسی انجام نشده است نمی‌توان نسخه‌های بعدی را ، فقط به صرف این که ۵۰ یا ۱۰۰ سال دیرتر از نسخه‌های قدیمی موجود کتابت شده‌اند، بی‌اعتبارانگاشته و یکسونهاد و همه بخشهای اضافی موجود در آنها را بعنوان افزوده‌های بعدی الحاقی پنداشت.

۴- این حقیقت کلی را نباید هرگز از نظر دور داشت که تنها به یک اصل پرداختن و از همه اصلهای دیگر غافل بودن نه تنها در تصحیح متون بلکه در هر پژوهش دیگری سهو مسلم است . بی‌عنایتی به معیارهای دیگری مانند توجه به « سبک و شیوه » ، رعایت اصل « وحدت موضوع » و « حفظ تعادل متن » و در نظر داشتن « مجموع قراین داخلی و گواهیهای خارجی » و در مقابل فقط به یک معیار بسنده کردن و بر آن مبنا بیت و یا ایاتی را از متن ستردن - و آنها را دریاورقی و بخش ملحقات نیز نیاوردن - هرگاه دلیل سهل‌انگاری نباشد حداقل می‌تواند نشانه یکسونگری تلقی گردد^۱ . در این جا به ذکر نمونه‌ای از نتایج این گونه شیوه تصحیح که منجر به حذف ایاتی از شاهنامه شده است می‌پردازیم .

۱- در این جا لازم است بخشی از مکتوب علامه فقید مرحوم قزوینی را به شادروان عباس اقبال آشتیانی در باب « تصحیحات حدائق السحر » نقل کنم ، « ... چنانکه عرض کردم نداشتن در نسخه ... دلیل الحاقی بودن زواید نمی‌شود چه اولاً ممکن است کاتب متمایل به تلخیص بوده است ثانیاً ممکن است (چنانکه نظایرش مکرر دیده شده) که مؤلف خود پس از چند سالی تجدید نظری در نسخه اول نموده و نسخه ثانیه‌ای از آن ترتیب داده است ... و ثالثاً اگر این زواید الحاقی باشد یعنی از غیر مؤلف باشد باز درج نمودن آنها البته صد درصد ترجیح دارد بر حذف آنها » ، فرهنگ ایران زمین، جلد ۲۰ دفترهای ۴-۱ ، ۱۳۵۳ .

ضمن داستان پادشاهی گرشاسب در شاهنامه آمده است که چون خبر مرگ گرشاسب شاه به توران رسید، به اشاده پشنگ، افراسیاب سپاه از آب گذرانده به ایرانشهر تاخت. مهتران ایران به شنیدن این خبر به زابلستان آمده از زال، که پس از مرگ سام جهان پهلوان بود، می‌خواهند که به چاره‌گری بپردازد. زال در پاسخ بزرگان می‌گوید که او دیگر پیر شده توان کار و قاب کارزار ندارد ولی از پسرش رستم خواهد خواست که اگر بر این کار همدستان باشد به انجام این مهم بپردازد و بر کینهٔ تغمهٔ زادش میان بیند. آنگاه مشکل را بارستم در میان می‌گذارد و بعلت خردی رستم اظهار نگرانی و بیسناکی می‌کند که چگونه فرزند را که هنوز به چشم او کودکی است کارنازموده به جنگ افراسیاب فرستد:

برستم چنین گفت که ای پیلتن	بی‌الاسرت برتر از انجمن
بنکی کار پیشست و رنج دراز	کز وبگسلد خواب و آرام و ناز
ترا نوز پورا که رزم نیست	چه سازم که هنگامهٔ بزم نیست
هنوز از لبش شیر بوید همی	دلت ناز و شادی بجوید همی
چگونه فرستم بدشت نبرد	ترا نزد شیران و مردان مرد

رستم در پاسخ پدر از دلیریهای خود، بویژه رفتن به کوه سپند و کشتن پیل ژبان یاد کرده زال را اطمینان می‌دهد که او اینک بر نا شده با چنین

۱- شاهنامه، چاپ ژول مول (= چاپ افست سازمان کتابهای جیبی چاپی) ج اول، ص ۲۲۳، شاهنامه چاپ شوروی، ج دوم، ص ۵۰.
 ۲- جالب است که بخشهای «کشتن رستم پیل سپید را» و «رفتن رستم به کوه سپند» را نیز در جلد اول شاهنامه چاپ شوروی ص ۲۴۶ به عنوان افزوده‌های بعدی از متن اصلی انداخته و در بخش ملحقات آورده‌اند.

« یال و چنگهای دراز» آماده رزم و آویختن است و برای رویارویی با افراسیاب « یکی باره باید چو کوه بلند» و دیگر گریزی « چویک لخت کوه». آنگاه زال به رفتن رستم به جنگ افراسیاب همداستان شده می فرماید گرز سام را که یادگار گرشاسب یل است از برای رستم بیاورند:

بیاسخ چنین گفت دستان سام	که ای سیرگشته از آرام و جام
بیارم برت گرز سام سوار	کزو دارم اندر جهان یادگار
فکندی بدان گرز پیل ژیان	که جاوید بادی تو ای پهلوان
بفرمود کان گرز سام سوار	که کردی بمازندران کارزار
بیارند زی پهلو ناممدار	بر آن تا ز دشمن بر آرد دمار
زگرشاسب یل مانده بد یادگار	پدر تا پدر تا پسر سام سوار
تهمتن چو گرز نیا را بدید	دولب کرد خندان و شادی گزید
یکی آفرین خواند بر زال زر	که ای پهلوان جهان سر بسر
یکی اسب خواهم کجا گرزمن	کشد با چنین فره و برزمن
سپهد ز گفتار او خیره ماند	بدوهر زمان نام یزدان بخواند

در متن انتقادی شاهنامه چاپ شوروی ابیات بالا را الحاقی دانسته و حذف کرده اند و حتی در پاورقی و بخش ملحقات آخر جلد دوم نیز نیآورده اند، ولی فرایندی هست که با توجه بدانها می توان اطمینان حاصل کرد که ظن ادیبان روسی در الحاقی تشخیص دادن و حذف این ابیات صائب نبوده است.

در وهلهٔ اول باید خاطر نشان ساخت که یکسو نهادن این ابیات تعادل متن و وحدت موضوع داستان را بهم می‌زند. در متن آمده که رستم برای رفتن به پذیرهٔ افراسیاب از پدر خود دو چیز می‌خواهد: گرز و اسب، و در پاسخ تقاضای او زال دستور می‌دهد که گرز سام را که جنگ‌افزاری ویژه و یادگار گرشاسب یل است از برای رستم بیاورند و نیز گلهٔ اسبان او را که در زابلستان و کابلستان یله بود پیش رستم برانند تا اسب دلخواه خود را برگزیند. مصححان محترم شاهنامهٔ چاپ شوروی ابیاتی را که متضمن گرز و باره خواستن رستم از زال است اصلی تشخیص داده جزو متن آورده‌اند (جلد ۲، ص ۵۲-۵۱):

یکی باره خواهم چو کوه بلند چنان چون من آرم بخرم کمند^۱
 یکی گرز خواهم چو بیک لخت کوه گر آیند پیشم ز توران گروه
 سرانشان بکوبم بدان گرز بر نیاید برم هیچ پر خاشاخر
 ولی ابیات مربوط به زیناوند کردن رستم به گرز سام را الحاقی انگاشته و زده‌اند و توجه نکرده‌اند که با این عمل نظم منطقی و وحدت موضوعی داستان مغشوش شده است. نیز در دنبالهٔ داستان دوباره به گرز سام به عنوان سلاح رستم اشاره شده و آمده است که رستم پس از آوردن کیقباد از کوه به جنگ افراسیاب می‌شتابد و چون رخس رویینه سم را برانگیخته

۱- بعد از بیت اول بیت زیر در یادرفی ص ۵۲ چاپ شوروی آمده،
 که زور مرا تاب دارد بجنگ بگیرد به خونس دل سنگ رنگ
 در شاهنامه چاپ مول و چاپ فولرس بیت مذکور چنین است:
 که زور مرا تاب آرد بجنگ شتابش نباشد به جای درنگ

به میدان می آید افراسیاب از این «کودک نارسیده» شکفتیده:

ز ترکان بیرسید کین ازدها بدین گونه از بند گشته رها
 کدام است کین را ندانم بنام یکی گفت کین پورستان سام
 نه بینی که باگرز سام آمدست جوانست وجویای نام آمدست

بدیهی است که این ابیات نیز که درص ۵۶ جلد دوم شاهنامه چاپ شوروی در متن آمده بعلت حذف اشعار پیشین، که ضمن آنها به چگونگی دادن گرز سام به رستم اشاره شده است، در متن چاپ شوروی بی مقدمه و عجیب و ناموزون می نماید. علاوه بر این در مجلدات بعدی شاهنامه ضمن داستانهایی دیگر نیز چندین بار به گرز سام یا (گرز نیا) به عنوان زین افزار رستم اشاره شده است. از آن جمله در داستان رزم رستم و خاقان از زبان رستم:

که فردا من آن گرز سام سوار که کردی به مازندران کادزار
 به گردن بر آرم شوم سوی جنگ بدانکه کجا پای دارد نهنک
 سرا پرده و افسر....

نیز در داستان هفت خوان رستم در پایان خوان ششم:

بخفت آن زمان رستم جنگ جوی

چو خورشید تابنده بنمود روی

۱- شاهنامه چاپ مول، ج ۳، ص ۸۹، قس چاپ شوروی، ج ۴، ص

که فردا من این گرز سام سوار بگردن بر آرم کنم کارزار
 از ایندبر آن سان شوم سوی جنگ بدانکه کجا پای دارد نهنک

به پیچید اولاد را بر درخت زخم کمندش بیاویخت سخت
 بزین اندر افکند گرز نیا همی رفت یکدل پراز کیمیا^۱
 همچنین در داستان بیژن و منیژه :

بیآمد به رخس اندر آورد پای کمر بست و پوشید رومی قبا
 بزین اندر افکنده گرز نیا پراز جنگ دل سر پراز کیمیا^۲

همه این ابیات بویژه اشعاری که در آن به گرز نیا اشاره شده بدون ارجاع به قطعه مورد بحث ، که در چاپ شوروی حذف شده ، از لحاظ معنی مشکل و بلکه نامفهوم می مانند .

اما گرزنی که یادگار گرشاسب یل است و در ابیات مورد بحث بدان اشاره شده در روایات حماسی ایران پیشینه ای دارد . در اساطیر هند و ایرانی گرز به عنوان زین افزار و یژه ایزدان اژدرکش نماد آیینی تندر و آذرخش است^۳ ، که بوسیله آن اژدهای کیهانی اوزینده می شود ، چنانکه در وداها سلاح مخصوص اندرا *vájra* «گرز» است . چنان می نماید که در ایران باستان این خصوصیت اندرا ، به جای ایزد بهرام که همال ایرانی بنح هندی است ، به مهر ایزد منتقل شده است . از گرز مهر که « صد گره و

۱- شاهنامه مول ، ج اول ص ۲۷۶ ، چاپ شوروی ، ج دوم ص ۱۰۴ .

۲- شاهنامه مول ، ج ۳ ص ۱۸۰ ، چاپ شوروی ، ج پنجم ص ۵۱ .

3- H. Lommel, *Blitz und Donner im Rigveda*, Oriens VIII, S. 250; H. Oldenberg, *Die Religion des Veda*, Stuttgart-Berlin 1923, S. 138 f.; cf. H. Güntert, *Der arische Weltkönig und Heiland*, 1923, S. 20.

و صد تیغه و نیک آخته و مرد افکن و پیر و زمندترین زینهاست» و وصف دقیق آن در بندهای ۹۶ و ۱۳۲ مهریشت آمده چندین بار در اوستا یاد شده است^۱ و نشانه‌هایی از اژدها کشی مهر با گرز در آیین مهرپرستی غربی به جای مانده است.^۲ از پهلوانان اژدها اوژن در ایران فریدون و گرشاسب دارنده گرزند.^۳ لقب گرشاسب در اوستا (یسنای نهم بند ۱۰، پشت سیزدهم بند ۶۱) - gagavara «گرزور» است و در ادبیات پهلوی مکرر از گرزگرشاسب، که با آن در آغاز اژدهای شاخدار را کشته و در پایان جهان نیز اژدها را خواهد کشت، سخن به میان آمده است.

در کتاب «روایت پهلوی» ضمن بازگویی پهلوانیهای گرشاسب

۱- درباره گرز، اوستایی - vazra رگ :

W. Jackson, *Herodotus VII, 61 or Ancient Persian Armour*, in *Classical Studies in Honour of H. Drisler*, 1894, P. 149 f; Liebert, *Orientalia Suecana*, XI, 1962, P. 130, 145, 153; W. W. Malandra, *A Glossary of Terms for Weapons and Armor in Old Iranian* IIJ XV, 1973, P. 262-289; O. Szemerényi, *Iranica V*, in *Monumentum H. S. Nyberg II*, 1975, P 340 - 42.

2- A. Loisy, *Les mystères païns et le mystère chrétien*, Paris 1930, P. 18. f.; G. Widengren, *Die Religionen Irans*, Stuttgart 1965, S. 42 - 45.

۳- درباره درفش و گرز به عنوان سلاحهای ویژه و سمبولهای آیینی جماعات

عیاران در ایران باستان رگ :

Stig Wikander, *Der arische Männerbund*, Lund 1938, S. 60 ff.;

G. Widengren, *Der Feudalismus im alten Iran*, Köln-Opladen 1969, S. 18 f.

از زبان خود او ، هنگامی که روان او پیش اهورامزدا به شکوه ایستاده و دادخواهی می کند ، ماجرای کشتن اژدر شاخدار *az i srūvar* باگرز بازگویی شده است :

ud ravān Garšāsp guft Ku-m bē āmurz
ōhrmazd um hān pašōm axvān dah um garōdmān
bē dah až i srūvar bē ōzad i asp-ōbār i mard-ōbār
uš dandān hand čand bāzūg i man būd uš gōš
hand čand 14 namad būd uš aš hand čand vardēn -
ē būd uš sruv hand čand šāk pad bālāi būd um
čand-ē nēm rōz pad pušt hamē tačīd ham tā-m
sar bē ō dast kard gad-ē ō gardan zad um bē
ozad. ۱

« و روان گرشاسب گفت که بیامرزم ای اهرمزد و آن والاترین
زندگی (بهشت) مرا ارزانی دار و آن گرزمان مرا بده چه من اژدر
شاخدار او بارنده اسبان و او بارنده مردان را بزدم که دندانش چند بازوی
من بود و گوشش چند چهارده نمده بود و چشمش چند گردونه ای بود
و بلندی سرویش چند (سروی) شاک (= بز نر) بود آبر پشت او از بامداد
تا نیمروز همی تاختم تا سرش را بدست آوردم و گزیش به گردن زدم
و او زیدم » .

1- *The Pahlavi Rivāyat accompanying the Dādistān ī Dīnīk*,
ed. E. B. N. Dhabhar, Bombay 1913, P. 66 - 67; H, S.
Nyberg, *La légende de Keresāspa*, Oriental Studies in honour
of C. E. Pavry, London 1933, P. 340.

قس . مهرداد بهار ، اساطیر ایران ، تهران ۱۳۵۲ ، ص ۱۴۰

۲- مرحوم نیبرگ واژه *šāk* را « شاخ » گرفته و شاخه معنی کرده است ولی
بعید می نماید که شاخ ، در پهلوی با *k* نوشته شود ، به نظر من بهتر است *šāk* بخوانیم
که بز نر و تنگه معنی می دهد *rk* ؛ برهان قاطع ج ۳ ، ص ۱۲۲۷ .

در کتاب «دادستان دینیک» در تفصیل احوال قیامت، داستان از بند گسستن ضحاک و رفتن گرشاسب به مقابله او بازگویی شده و از «گرز گاو سار» گرشاسب سخن به میان آمده است :

ēk ēn ka hān i dušdēn Dahāk az band i
Frēdōn rahēd pad jādūgih dēv bē ō gēhān marnjēn-
idār ēstēd ēk mard i tagīg i az rist pēš ul avistēhēd
i xwānehēd Sāmān Garšāsp pad ēk gad i gāvsār
hān drūj škanēd.^۱

«یکی این که چون آن ضحاک دژدین... از بند فریدون رهد و به جادویی دیو ویرانگر گیهان گردد مردی تهم، که پیش از رستاخیز بر خیزاننده شود و گرشاسب سامان نام دارد به یک گرز گاو سار آن دروغ را بشکند» .

نیز در کتاب «روایت پهلوی» چاپ دابار ص ۱۴۹ به هنگام شرح رویدادهای هزاره سوشیانت از آمدن گرشاسب با «گرز نیک آخته» و در کتاب «زندوهومن یسن» ترجمه صادق هدایت ص ۷۱ از «گرز پیروزگر» گرشاسب یاد شده است. چون در زمانهای بعدی گرشاسب سام نریمان در تطور تدریجی سنتهای حماسی ایران پراکندگی شخصیت یافته به صورت سه پهلوان تقریباً مستقل گرشاسب، نریمان و سام در آمده و بیشتر اعمال پهلوانی گرشاسب را در روایات بعدی به سام نسبت داده اند، گرشام نیز

1- E. W. West, Pahlavi Texts VI, SBE . 18, P. 111;
Stig Wikander, Vāyu I, Uppsala, 1941, P. 168.

جایگزین گرز گرشاسب شده است.^۱

علاوه بر شواهد و گواهی‌هایی که ذکر شد قرینه خارجی دیگری در دست است که نشان می‌دهد که ابیات محذوف در چاپ شوروی نه تنها الحاقی نیستند بلکه بر مبنای يك روایت باستانی واسطوره کهن آریایی سروده شده‌اند و ضروری است که آنها را اصیل و جزء متن شاهنامه محسوب داریم. قرینه مذکور این است که بخشیدن زین افزار گرشاسب به پهلوانی دیگر در افسانه‌های باستانی هند نیز آمده است.

پیش از بازگویی روایت هندی ضروری است یادآوری شود که گرشاسب يك شخصیت اسطوره‌ای هند و ایرانی است و این موضوع را ۹۰ سال پیش از این فردریش فون اشیکل در کتاب خود به نام «دوران آریایی و اوضاع آن» متذکر شده است.^۲ نام گرشاسب در اوستا به صورت kərəsāspa آمده که معادل هندی آن kṛsāsva است. در وداها از kṛsāsva یادی نشده ولیکن اخبار و روایات او در حماسه‌های هندی و ادبیات پورانی یافت می‌شود.

۱- در ادبیات پهلوی چندین جا از جمله در کتاب مینوی خرد و بندهشن به گرز سام اشاره شده، در سام نامه و شاهنامه نیز مکرر از گرز سام که با آن ازدها را کشته و در مازندران کارزار کرده سخن رفته است بطوریکه گرز سام با تعابیر «گرز يك زخم» و «گرز صد من» در ادب و فرهنگ عامیانه ایران مشهور شده است. قس. مردم و شاهنامه، گردآوری و تألیف سید ابوالقاسم انجوی شیرازی، تهران ۱۳۵۴ ص ۱۹۱ و ۱۹۸.

2- F. Von Spiegel, *Die arische periode und ihre Zustände*, Leipzig, 1887, S, 274.75.

از اشارات مهابهارته (MBh. 2. 328; 4, 1769) چنین برمی آید که در هند باستان نیز گرشاسب را پهلوانی کهن و متعلق به روزگاران گذشته انگاشته اند که پس از مرگش در بهشت مینوی Yama (جم هندی که ایزد مردگان است) در انجمن یلان و گندآوران پیشین جای دارد. در ویشنو پورانه Viṣṇupurāna گرشاسب شوهر دو زن - ایزد « فیروزی » اساطیر هندی به نامهای Vijayā, Jayā انگاشته شده است. این بغ بانوان از برای او صد فرزند زاده اند که همگی در عین حال سلاحهای پهلوانند و خود از لحاظ اساطیری « خدایان جنگ افزار = Sastradevatāh » نامیده شده اند، این قراین حاکی از آنست که گرشاسب از دیر باز به زیناوندی و سلحشوی شهره بوده است.

و اما افسانه مسلح کردن پهلوانی جوان با سلاحهای گرشاسب در حماسه دیگر هند یعنی راماینه آمده است که سخت به داستان دادن گرز سام گرشاسب به رستم در شاهنامه شبیه است و نخست بار مرحوم موله به همانندی این دو روایت متوجه شده و تفصیل آن را ضمن مقاله خود به نام « دو یادداشت درباره راماینه » در « جشن نامه ژرژ دمزیل » آورده است^۱.

در آغاز داستان حماسی راماینه (Rāmāyana I, 21 - 27) آمده

1. M. Molé, *Deux notes sur le Rāmāyana*, Collection Latomus, XLV (= Hommages à Georges Dumézil) 1960. P. 142 - 145.

است هنگامی که رام جوان و نو آیین بود روزی عابدی به نام Visvāmitra که در اصل از رسته ارتشتاران بوده ولی اینک از جهان استومند بریده چون برهمنان به زهد و عبادت می پرداخت، پیش شاه Dasratha پدر رام آمده بدو شکایت می کند که دیوان به آزار او برخاسته مانع پارسایی و نیایش او شده اند و هر بار با آلودن آتش مقدس مراسم قربانی او را بهم می زنند و از پادشاه می خواهند که به پسرش دستوری دهد تا آمده ده شبانه روز پیش او بماند، چون تقدیر چنان است که جز رام جوان کس دیگری نمی تواند دیوان را بیورزند و باید برای آماده کردن رام در ده شبانه روز آیین یزشن ویژه ای ترتیب داده شود. پدر رام به علت این که فرزندش جوان و نابرناست فقط شانزده بهار بر او گذشته در فرستادن پسرش اظهار تردید و نگرانی می کند ولی مرد پارسا او را مطمئن می سازد که خطری متوجه رام نیست چون او زین افزارهای ورجاوند گرشاسب *kṛsāsva* را که از او یادگار مانده و پیش از این به شاهی بنام *kausika* رسیده بود و اینک در اختیار اوست به رام خواهد داد که سلاح او در جنگ با دیوان باشد. پس از شنیدن این سخنان شاه به دقتن پسرش همداستان می شود و رام همراه عابد رهسپار عبادتگاه او می شود. پس از ماجراهای فراوان و بعد از آن که رام هیولایی بنام *Tātakā* را می کشد و بسوامیترا سلاحهای گرشاسب را که « براق و هزار رویه و پر زور و رخشنده افزارهای بیروزیند» بدو می بخشد که با آنها به ستیزه دیوان می رود.

با وجود نا همداستانیهایی چند دو روایت هند و ایرانی، همچنانکه

دمزیل نیز یادآوری کرده^۱، در اصل ماجرایکسانند. در هر دو روایت با پهلوانانی برخورد می‌کنیم که جوانند و نوآیین، هر دو عازم نخستین جنگ و رزم جدی و پرخطر خویشند: رستم به مقابله افراسیاب ازدهافت می‌شتابد و رام به ستیزه دیوان ترسناک. هر دو پهلوان پیش از این که اسلحه گرشاسب را دریافت کنند دلیربها کرده و شایستگی خود را اثبات کرده‌اند: رستم کوه سپند را گشوده و پیل‌زیان را کشته و رام غول Tātakā را از پای درآورده است. جنگ افزراهائی که از گرشاسب Kṛsāsva بیادگار مانده قبلاً به پهلوانان دیگر یعنی سام و Kausika رسیده و سلاح آنها نیز بوده است با این تفاوت که سام و گرشاسب در حماسه ایران نیاکان رستمند ولی در روایت هندی چنین نیست و نیز در افسانه هندی از سلاحهای متعدد و چندگانه Kṛsāsva یاد شده درحالیکه در روایت شاهنامه فقط از یک زین افزار ویژه یعنی گرز سخن به میان آمده است. رویهم رفته می‌توان احتمال داد که با اسطوره آریایی کهنی سروکار داریم که شاید در اصل با آیین خاص تشریف پهلوان نوبرنا به آداب و مراسم زیناوندی و سلحشوری ارتباط داشته است.

با توجه به مجموع آنچه معروض افتاد می‌توان یقین کرد که روایت راجع به بخشیدن زال گرز سام را به رستم اصیل و جزء سنتهای باستانی حماسه ایران است و نباید آنرا بر مبنای شیوه خاص تصحیح ازمن شاهنامه حذف کرد آنچنان که مصححان شوروی کرده‌اند.

1. G. Dumézil, *Mythe et épopée*, Vol. II 1971, P. 142.